

در آستانه رحلت پیامبر (ص)

سید علیرضا واسعی

چکیده:

همه وقایعی که در زمان پیامبر (ص) و در زندگی آن حضرت رخ داده، برای مسلمانان از اهمیت بسزایی برخوردار است و جا دارد که برای همیشه مورد کاوش و مذاقه قرار گرفته و ابعاد گوناگون آن بررسی شود. در این میان روی دادهای هنگامه رحلت و واپسین روزهای زندگی او، که بی گمان تأثیر بسیاری در ادوار بعدی تاریخ اسلام داشته است اهمیتی دو چندان دارد. در این نوشتار، تلاش شده تا بر اساس دیدگاه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، که به جهت ابتدای داده های او بر متون کهن تاریخی تا حدی متمایز با گزارش های دیگر پژوهندگان عرصه تاریخ است، این دوره مورد باز خوانی قرار گیرد و جریانات پدید آمده در این مقطع از حیات رسول خدا بویژه دو واقعه مهم آن، یعنی ارسال سپاه اسامه بن زید و تقاضای لوح و قلم، از این منظر نگریسته شوند؛ دو روی دادی که در همیشه تاریخ اسلام مورد گفت و گوهایی فراوانی بوده و فرقه های مختلف اسلامی از شیعه و سنی تصویری از آن ها عرضه کرده اند و گذر زمان هر چند تا حدی از برخی زوایای آن پرده برداشته؛ اما هم چنان نکات مبهم و ناشکافته ای در آن ها به چشم می خورد که ایجاب کننده و ضرورت بخش نگاه های جدید است.

مقدمه

۱- زندگی پر فراز و نشیب رسول اکرم (ص) که الگو و سستی برای مسلمانان است در طول تاریخ، هیچ گاه از توجه آنان بدور نبوده است. آنان همیشه کوشیده اند تا با کاویدن ابعاد مختلف زندگی او تصویر واقعی تر و روشن تری از آن را عرضه دارند. البته در این میان همیشه باورهای پیشینی و گرایشات مذهبی در خصوص برخی از رویدادها یی که می توانست مبنا و متکای عقیده آنان قرار گیرد موجب می شد تا آن چه ارائه می گردد با یک دیگر متفاوت و حتی گاه متناقض باشد؛ روی دادهای واپسین روزهای حیات پیامبر از این دسته به شمار است. برابر داده های تاریخی، رسول خدا پس از بازگشت از حجةالوداع چندان در میان مردم نزیست که فرشته مرگ او را به دیار باقی فراخواند. در این فرصت کوتاه قضایایی در زندگی بویژه سیاسی و اجتماعی او رخ داد که دریافت صحیح آن می توانست خط مشی آینده مسلمین و جهان اسلام را

ترسیم کند. بی تردید آن حصرت نسبت به سرنوشت بزرگ ترین دست آورد خویش نمی توانست و نمی بایست بی تفاوت باشد. او در طی بیست و سه سال زحمت، تحمل سختی و پرداخت هزینه های بسیار توانسته بود تا جامعه منحط و بدور از فرهنگ و تمدن عرب را به جایی برساند که شایستگی حضور در عرصه های سیاسی و تمدنی زمانه شان را بیابند و زندگی ای در خور انسانی پیدا کنند؛ اما هنوز در آغاز راه قرار داشته و بطور کامل از سنت های پیشین فاصله نگرفته اند، آیا در چنین وضعیتی رسول خدا برای آینده آنان اندیشه ای می کند یا آنان را به حال خویش رها می سازد؟ و آیا عربان مسلمان به آن مرحله از شعور سیاسی دست یافته اند تا خود به سامان دهی امور بپردازند یا خیر؟ و به هر روی پیامبر(ص) به عنوان بنیان گذار اندیشه نو در حیات اجتماعی عرب ها نسبت به پس از خویش چه کرده است؟

این ها اساسی ترین پرسش هایی است که این مقاله می کوشد تا برابر داده های ابن ابی الحدید در کتاب پر ارج شرح نهج البلاغه به پاسخ گویی آن ها بپردازد و نشان دهد که او به عنوان یک سنی، با گرایشات معتزلی در این باره چگونه به گزارش گری می پردازد؟ این مقاله چنان که از عنوان آن بر می آید بیشتر به گزارش و تبیین دیدگاه ابن ابی الحدید توجه دارد و از حیث روش شناسی در حوزه گرد آوری گام نهاده و از داوری پرهیز دارد هر چند گاه به منظور نشان دادن مآخذ و مستندات او از این مرحله اندکی پا فراتر می نهد؛ اما غرض اصلی، آن نیست. هم چنین در آغاز به کوتاهی در باره منابع داده های ابن ابی الحدید در این خصوص نیز سخنی به میان می آورد.

۲- ابن ابی الحدید که در باره روی داده های آخرین روزهای حیات پیامبر (ص) ذیل سه خطبه امام علی (ع) در نهج البلاغه، وارد بحث می شود بیشتر مطالب خود را از چند منبع اصلی عرضه می کند که برخی از آن ها هم اکنون در اختیار نیست و همین امر موجب اهمیت داده های او نیز می گردد. او در گزارش خویش علاوه بر دو کتاب معتبر حدیثی اهل سنت، یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم، که هر یک از اهمیت ویژه ای در میان سنیان برخوردارند، از سه کتاب تاریخی هم بهره گرفته است که دو تای آن ها در گذر تاریخ از میان رفته و الان در دست رس پژوهش گران قرار ندارد و نوشته ها و داده های ابن ابی الحدید خود مدخلی برای دست یابی به آن ها به شمار می آید. او از کتاب های الامالی محمد بن حبيب، التاريخ الكبير محمد بن جرير طبري و السقيفة ابوبكر جوهری استفاده کرده است که جز کتاب طبري، آن دو در اختیار ما نیست، به همین جهت برای شناسایی آن دو، به اختصار مطالبی عرضه می شود:

الف: الامالی اثر ابو جعفر محمد بن حبيب هاشمی در گذشته به سال ۲۴۵ هجری است. او از علمای بغداد و آگاه به انساب، اخبار، لغت، شعر و قبایل عرب بود. (ابن ندیم، ۱۵۵) و کتاب های بسیاری از خود به جای نهاده است که مهم ترین آن ها دو کتاب ارزشمند المنمق فی أخبار قریش و المحبر می باشد. (سمعانی، ۲۱۱) هر چند برخی وی را به اخذ و اقتباس مطالب از دیگران متهم ساخته اند (معجم الادباء، ۱۱۳/۱۸)؛ اما در عین حال داده های او، و لو به صورت تبعی، از اهمیت بالایی برخوردار است.

قابل ذکر است که کتاب مورد استناد ابن ابی الحدید نه تنها در دست رس نیست، بلکه در متون کهن نامی از آن نیز برده نشده است و اول بار همو بود که از آن یاد نموده و پس از او برخی از نویسندگان شیعی از آن نام برده اند. (علامه امینی، ۳۵۷/۷؛ شیرازی حسینی، ۴۲)

ب: السقیفه اثر ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری در گذشته به سال ۳۲۳ هجری از راویان و مورخان (شیخ طوسی، ۸۳) متمایل به اندیشه های شیعی است، هر چند ابن ابی الحدید خود به سنی بودن وی تصریح کرده (ابن ابی الحدید، ۷۸/۴) و می نویسد که او دانشمندی محدث، کثیرالادب، ثقه و پارسا ست و محدثان وی را ستوده اند. (همان، ۲۱۰/۱۶) علامه امینی نیز با این استدلال که در کتاب وی روایات و احادیثی مخالف شیعه امامیه وجود دارد، او را غیر شیعه دانسته است (علامه امینی، ۲۱/۱۶). به هر روی وی از افراد منصف و قابل اعتماد در مطالعات تاریخی است. از نوشته های او چیزی به صورت مستقل باقی نمانده است و تنها همین کتاب مورد استناد ابن ابی الحدید هم اکنون در دست است که بر اساس داده های همو در شرح نهج البلاغه، توسط محمد هادی امینی تجمیع و باز سازی شده و تحت عنوان السقیفه و فدک انتشار یافته است.

به هر روی ابن ابی الحدید بر اساس منابع پیش گفته به بررسی روی دادها و قضایایی پرداخته که در آخرین روزهای زندگی پیامبر (ص) پدید آمده است.

رحلت پیامبر(ص)

ابن ابی الحدید اولین جایی که سخن از این واقعه به میان می آورد ذیل شرح خطبه سوم نهج البلاغه است که می نویسد: پیامبر(ص) در بستر بیماری که منجر به در گذشت او گردید سپاه اسامه را تجهیز کرد تا به

محل شهادت پدرش برود (ابن ابی الحدید، ۱۵۹/۱) و در این گیر و دار بود که حال آن حضرت رو به وخامت نهاد و در نهایت به روز دوشنبه، دوازدهم ربیع الاول در گذشت

و در حالی که علی و برخی از بنی هاشم سرگرم کفن و دفن آن حضرت شدند، عباس عموی پیامبر جهت بیعت با علی پیش آمد و خواست تا پیش از وقوع هر حادثه ای با او بیعت کند با این استدلال که اگر مردم ببینند من [به عنوان عمو و مورد اعتماد پیامبر] چنین کرده ام سراغ فرد دیگری نخواهند رفت؛ اما علی (ع) با این گمان که با وجود او کسی به خلافت روی نمی کند، هم چنان به کار خویش ادامه داد. (همان، ۱۶۰)

او دگر باره ذیل خطبه صدونود با تفصیل بیشتری به این مقوله می پردازد؛ خطبه ای که در آن امام به مقام خویش در میان صحابه و نزدیکی اش با پیامبر و اطاعت از او را بیان می دارد و هم چنین آخرین لحظات زندگی وی را به تصویر می کشد و می گوید: «همانا روح پیامبر (ص) قبض شد در حالی که سرش بر سینه ام بود و جانش در کف دست من روان شد و من آن را بر چهره خویش کشیدم». (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷/۲۳۱)

ابن ابی الحدید در این جا بی آن که منبع سخن خود را روشن سازد به بیماری رسول خدا (ص) اشاره کرده و می نویسد که در آن حال ابتدا به تجهیز سپاه اسامه، برای ارسال به سرزمین موته پرداخت و در شب همان روز به قبرستان بقیع رفت و برای درگذشتگان طلب بخشش نمود، سپس رو به اصحاب کرد و فرمود: جبرئیل هر ساله یک بار قرآن را بر من عرضه می کرد؛ اما امسال دو بار چنین کرد و این نشانه نزدیکی مرگ من است. (ابن ابی الحدید، ۱۸۳/۱۰) فردای آن روز بیز دوباره این سخن را با مردم مطرح ساخت و در ادامه فرمود: «به راستی که بین خداوند و بندگان او جز عمل انسان چیز دیگری نیست تا خیری را بر او ارزانی یا شری را از او دور بدارد. آگاه باشید، مبدا کسی ادعای بی جایی کند و به آرزویی دل خوش نماید. قسم به آن که مرا به حق مبعوث ساخت، آدمی را جز عملش نجات نمی دهد و اگر من نیز گناه کنم سقوط خواهم کرد. بارالها گواه باش که رسانیدم». پس از آن با مردم نماز کرد و سپس به خانه ام سلمه رفت و از آنجا به خانه عایشه درآمد و عده ای به پرستاری او مشغول شدند. در همین زمان بود که میان مسلمانان اختلاف افتاد. آن گاه که پیامبر (ص) دوات و صحیفه ای طلبید و این پس از مسئله سپاه اسامه و سخن عیاش ابن ابی ربیع بود که گفت: «آیا این جوان باید فرمانده تمام مهاجر و انصار باشد؟» (ابن ابی الحدید، ۱۸۳/۱۰ و ۱۸۴. نیز: واقدی، ۱۱۸/۳؛ مفید، ۱۸۲/۱؛ طبرسی، ۲۶۴/۱ و هندی، ۵۷۲/۱۰)

ابن ابی الحدید سپس چنین می آورد که بیماری رسول خدا(ص) پس از این شدت گرفت و در این حال فرمان داد تا ابوبکر با مردم نماز بخواند؛ هرچند شیعه چنین نظری را نمی پذیرد و بر آن است که او تنها یک بار به نماز ایستاد و در همان زمان، رسول خدا با تکیه بر فضل بن عباس و علی(ص) به محراب آمد و خود نماز را به جای آورد و بر این اساس، ابوبکر هرگز نماز نخواند؛ اما مشهور آن است که او در دو نماز امامت کرد. (همان/۱۸۴).

ابن ابی الحدید در این جا به اختلاف اقوال در باب تاریخ فوت پیامبر(ص) اشاره می کند که شیعه بیست و هشتم صفر، و اهل سنت، اوایل ربیع الاول را نوشته اند، سپس به اختلاف محل دفن اشاره می کند که برخی مکه، برخی بقیع و عده ای کنار شهدای احد را پیشنهاد می کردند تا این که همگان به دفن او در محل رحلت، هم نظر شدند و مسلمانان بدون امامت کسی بر جنازه آن حضرت نماز گزارند؛ گویا این پیشنهاد امام علی(ص) بود. ابن ابی الحدید در این جا اظهار شگفتی می کند که این مسئله پس از گرینش ابوبکر به خلافت بود، پس چه چیزی مانع گردید از این که او به امامت نماز بایستد؟ اوبی آن که جوابی بدهد سخنش را ادامه می دهد و به مسئله کندن گور و غسل دادن پیامبر(ص) پرداخته و می نویسد: ابوطلحه انصاری، گورکن اهل مدینه، قبر پیامبر را آماده کرد و چون خواستند بدن پیامبر(ص) را دفن کنند، علی(ص) به حاضران فرمود: کسی جز من و عباس حق ندارد وارد قبر شود. سپس به فضل بن عباس و اسامه بن زید نیز اجازه داده شد و این امر موجب ناراحتی انصار گردید تا این که اوس بن خولی، از شرکت کنندگان در جنگ بدر نیز اجازه ورود یافت تا در دفن پیامبر(ص) کمک کار آنان باشد. (همان/۱۸۵)

ابن ابی الحدید هم چنین، ذیل خطبه دویست و سی نهج البلاغه به جریان رحلت پیامبر(ص) اشاره می کند؛ خطبه ای که امام علی(ع) در آن با عبارت «بابی انت و امی یا رسول الله! لقد انقطع بموتک ما لم ینقطع بموت غیرک...» (نهج البلاغه/۲۳۵) پدر و مادرم فدایت باد، با مرگ تو رشته ای برید که در مرگ جز تو - کسی چنان ندید...» به بیان شدت اندوه خویش می پردازد. در این جا ابن ابی الحدید به برخی از اخبار وسیره پیامبر(ص) توجه می کند که به تصریح خودش، برابر روایت محمد بن جریر طبری از ابومویهبه، مولای رسول خدا، می باشد. (طبری، ۲/۴۳۲) که نسبت به بخش های پیشتر، تفصیلی تر است.

واپسین لحظه ها

ابن ابی الحدید در این فراز به مریضی پیامبر(ص)، رفتن به بقیع و طلب استغفار برای اهل قبور، و نیز گفت و گوی آن حضرت با عایشه می پردازد و از قول همو نقل می کند که رسول خدا وقتی بیماری اش سخت شد از دیگر زنان خویش اجازه خواست تا در خانه من اقامت کند و آنان همگی پذیرفتند. دو مرد، که یکی فضل بن عباس و فردی دیگر پیامبر را به خانه من آوردند در حالی که پاهای رسول خدا بر زمین کشیده می شد. در این جا شارح نهج البلاغه از قول عبیدالله بن عقبه نقل می کند که ابن عباس به من گفت: آن مرد دیگر علی(ص) بود. او هم چنین به نقل از عایشه می پردازد که چگونه آن حضرت را شستشو می داد تا این که با دست خویش اشاره کرد که کافی است. (ابن ابی الحدید، ۲۷/۱۳ و ۲۸)

عطاء، از فضل بن عباس روایت می کند که پیامبر(ص) در آن حال پیش من آمد و خواست تا با او به مسجد بروم. او با این که تب داشت، به منبر رفت و فرمود تا مردم را فراخوانم. آن گاه ضمن گفتاری، از فرا رسیدن مرگ خویش سخن گفت و از حاضران خواست تا اگر بر پشت کسی تازیانه زد، در همین دنیا پیش آمده و داد خویش بستانند و اگر نسبت به آبروی کسی تعرضی کرده و یا به کسی دشنامی داده، دادخواهی کند و اگر مالی از کسی گرفته، به طلب بیاید و اگر کسی حقی بر گردن او دارد حقش را بگیرد و یا آن را حلال کند. سپس از منبر به زیر آمد و پس از گفت و گو با برخی از افراد، جلسه را خاتمه داد.

در ادامه ابن ابی الحدید به روایتی از طبری به نقل از عبدالله بن مسعود اشاره می کند که حاکی از اخبار و پیش گویی پیامبر(ص) از مرگ خویش است. در این روایت حتی از غسل دهنده آن حضرت، محل دفن وی، چگونگی کفن او، نمازگزار بر او، و کسی که او را در گور می نهاد سخن به میان آمده است و آن چنان که گویی رسول خدا(ص) همه جزئیات پس از مرگ خویش را بیان فرمود تا آن جا که ابن ابی الحدید اظهار شگفتی می کند که به راستی [اگر چنین باشد] آنان چگونه در آن ساعت نرسیدند ای رسول خدا، پس از تو چه کسی عهده دار امور حکومت ماست؟ چرا که ولایت امر مهمتر از سؤال درباره دفن و چگونگی نمازگزاردن بر او است؟

ابن ابی الحدید هم چنین از بدگمانی پیامبر(ص) نسبت به همسران خویش، به نقل طبری از عایشه می نویسد که چگونه آن حضرت از همه زنان خویش خواست تا آلود - روغن آمیخته با داروهای مختلف - را همگان، جز عباس که در آن جا حضور نداشت، بیاشامند. (همان/۳۰، طبری، ۲/۴۳۵) هر چند وی در این جا

به تناقض روایات اشاره می کند که از یک سو عباس را به جهت عدم حضور معاف می دارند و از دیگر سو می گویند که او حضور داشته و حتی ریختن دارو را به توصیه او ذکر کرده اند. وی در ادامه از نقیب ابوجعفر، یحیی بن ابی زید بصری نقل می کند که امام علی (ص)، دو فرزندش امام حسن و امام حسین، و نیز حضرت زهراء در آن جا حضور داشتند و پیامبر (ص) همگی را از ریختن دارو در دهان معاف کرد و حتی ادعا می کند که تنها دو تن از همسران پیامبر (ص)، اسماء و میمونه را که دارو در دهان آن حضرت ریخته بودند، به خوردن آن وادار کرد. (همان/۳۱ و ۳۲)

وی سپس روایتی از ارقم بن شرحبیل نقل می کند که او می گوید: از ابن عباس پرسیدم آیا پیامبر (ص) وصیت فرمود؟ گفت: نه. گفتم: پس وضعیت چگونه بود؟ گفت: پیامبر (ص) در بیماری خویش فرمود تا علی را فراخوانید، عایشه به ابوبکر، و حفصه به عمر پیام دادند و همگی جمع شدند؛ ولی پیامبر (ص) آنان را بازگرداند و فرمود: «برگردید، اگر نیازی بود پی شما می فرستم.» و هنگام نماز، فرمود تا ابوبکر نمازبگزارد؛ اما عایشه به دلیل رقت قلب ابوبکر، خواست تا عمر نماز کند؛ ولی او گفت: با وجود ابوبکر من نماز نمی گزارم. این گونه بود که ابوبکر به پیش ایستاد و در آن حال پیامبر (ص) از اتاق بیرون آمد و وقتی ابوبکر صدای آن حضرت را شنید کنار رفت و پیامبر (ص) از همان جا نماز را ادامه داد. ابن ابی الحدید در این جا به بیان تردید و پرسش می پردازد که چگونه عایشه و حفصه از سر رشک و حسادت پدرانشان را خبر کردند و پیامبر خشمگینانه آنان را بازگرداند؛ اما چون خواست تا ابوبکر نماز بگزارد، عایشه او را به رقیق القلب بودن توصیف می کند؟ آن حرص و رشک، با این رفتار سازگار نیست. به همین دلیل او به صحت گفتار شیعه، که می گویند نماز گزاردن ابوبکر به دستور عایشه بود تمایل نشان می دهد، هرچند احتمال می دهد این خبر اساساً نادرست باشد. (همان/۳۴)

ابن ابی الحدید هم چنان به نقل طبری اتکا کرده و به اختلاف روز وفات رسول خدا (ص) اشاره می کند که کدام دوشنبه از ماه ربیع الاول بوده است، سپس به اختلاف روز تجهیز و دفن نیز می پردازد و می نویسد: برخی آورده اند که روز سه شنبه یعنی یک روز پس از وفات بوده است و برخی دیگر سه روز پس از رحلت را ذکر می کنند که مردم به جهت اشتغال به امر بیعت، از آن غافل شدند تا آن جا که بدن پیامبر (ص) در اثر ماندگی آماس کرده بود. (همان/۳۷) ابن ابی الحدید از این سخن اظهار شگفتی می کند که چگونه علی (ص)، عباس و اهل بیت، به دفن پیامبر (ص) اقدام نکردند؟ سپس به طرح پرسش و پاسخی می پردازد و بدین گونه قضیه را تحلیل می کند که پس از اقدام ابوبکر به بیعت، علی (ص) برای زشت

نمایی عمل آنان، عمداً جسد رسول خدا را وانهاد تا بدین گونه اعتراض خویش را نشان دهد. (طبری، ۴۴۳/۲)

ابن ابی الحدید پس از گفت و گو درباره چگونگی غسل دادن، کفن کردن، نماز خواندن، محل دفن، و افرادی که در قبر داخل شدند، از قول طبری می نویسد که آن حضرت را در نیمه شب چهارشنبه به خاک سپردند، و سپس تردید می کند که اگر چنین باشد، گذشت سه شبانه روز از زمان رحلت، درست به نظر نمی رسد! (همان/۳۶)

در پایان این بخش، ابن ابی الحدید به نقل از محمد بن حبيب در کتاب الامالی، به سخنانی از امام علی(ص) درباره پیامبر(ص) و مویه گری بسیار فاطمه(س) در مرگ پدر اشاره می کند و داستان رحلت پیامبر(ص) را بدین گونه خاتمه می دهد؛ اما در پی بیان آن به دو روی داد بسیار مهم مرتبط نیز اشاره می کند که طرح و فهم آن ها، به ویژه در ارتباط با مشروعیت خلافت، ضروری به نظر می رسد:

الف) اعزام سپاه اسامه بن زید

ارسال سپاه اسامه توسط رسول خدا(ص)، در آخرین روزهای حیات خویش، از پدیده های مهمی است که در طول تاریخ مورد توجه، و کند و کاو جدی قرار گرفته است. ابن ابی الحدید ابتدا ذیل خطبه شقشقیه می نویسد که وقتی پیامبر(ص) بیمار شد، اسامه بن زید بن حارثه را فراخواند و بدو فرمان داد تا به سرزمینی که پدرش در آن جا کشته شده بتازد، بدین گونه او را به فرماندهی لشکر منصوب کرد و فرمود: «اگر خداوند تو را بر دشمن پیروزی داد، در آن جا چندان درنگ نکن، و پیشاپیش جاسوسان و خیرگیرانی بفرست». هم چنین خواست تا تمامی سران انصار و مهاجر در این سفر با او همراه شوند که از آن جمله عمر و ابوبکر بودند. برخی از این انتخاب بر آشفتنده زبان به اعتراض گشوده، گفتند: «نوجوانی بر بزرگان مهاجر و انصار فرماندهی می یابد!». (طبری، ۴۳۰/۲ و ۴۳۱) چون آن حضرت این سخن را شنید خشمگین، با دستاری به سر و حوله ای بر دوش وارد مسجد گردید، به منبر رفت و گفت: «ای مردم! این چه سخنی است که در مورد فرماندهی اسامه به من رسید! اگر درباره امیری او طعنه می زنید، پیش از این هم در مورد امیری پدرش اعتراض داشتید، به خدا قسم! زید سزاوار فرماندهی بود و پسرش نیز از پس او شایستگی دارد و به راستی که آن دو، از محبوب ترین مردم نزد من هستند، پس برای او خیرخواه باشید، چه این که از نیکان شماست.» (ابن سعد، ۱۹۰/۲ و ابن عساکر، ۵۴/۲) سپس از منبر فرود آمد و وارد خانه اش شد.

مسلمانان برای خداحافظی نزد او می آمدند و پس آن گاه برای پیوستن به سپاه اسامه به جُرف می رفتند. در این زمان بیماری پیامبر(ص) سنگین و حال او بد شد. (ابن ابی الحدید، ۱۵۹/۱-۱۶۱) برخی از زنان پیامبر(ص)، این قضیه را به اسامه و دیگران اطلاع دادند. اسامه که در اردوگاه جُرف بود با شنیدن این خبر به مدینه برگشت و نزد آن حضرت آمد. در این روز، حال آن حضرت وخیم شد و این همان روزی بود که به پیامبر، لُدود خورنده بودند. اسامه بوسه ای بر گونه رسول خدا زد و آن حضرت هم چنان سکوت کرده و چیزی نمی گفت؛ اما دستان خویش را به گونه دعا بالا برد و سپس بر دوش های اسامه نهاد و بدو فرمود تا به قرارگاه خویش بازگشته و کارش را انجام دهد. اسامه بازگشت. دگرباره زنان پیامبر(ص) به او پیام دادند تا بازگردد چرا که حالش بهبودی یافته است. او مجدداً برگشت و آن روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول بود. وقتی اسامه بازگشت، پیامبر در بیداری و در وضعیتی عادی بود. آن حضرت با تأکید از اسامه خواست تا صبح زود جهت انجام مأموریت برگردد و پی در پی می فرمود: لشکر اسامه را روانه کنید. اسامه با پیامبر(ص) وداع کرد و خارج شد و ابوبکر و عمر نیز با او همراه بودند و چون خواست سوار مرکب شود، فرستاده ام ایمن، مادر اسامه، پیش آمد و از وخامت حال پیامبر(ص) بدو خبر داد. در این هنگام ابوبکر، عمر و ابوعبیده نیز نزد پیامبر(ص) بازگشتند و این وقت ظهر همان روز دوشنبه بود. چیزی نگذشت که رسول خدا درگذشت.

پرچم سپاه را که پیچیده شده و در دست بریده بن حصیب بود، پس از بازگشت در کنار در خانه پیامبر(ص) در زمین فرو کردند و این زمانی بود که علی(ع) و برخی از بنی هاشم سرگرم تجهیز و فراهم سازی مقدمات غسل بدن مبارک پیامبر(ص) بودند. (ابن ابی الحدید، ۱۶۰/۱)

ابن ابی الحدید در این جا به دیدگاه شیعه، درباره ارسال سپاه اسامه اشاره می کند و می نویسد: «شیعیان گمان دارند که پیامبر(ص) با آگاهی از مرگ خویش، جهت دور کردن ابوبکر و عمر از مدینه و فراهم نمودن زمینه خلافت علی بر ارسال سپاه اصرار داشت تا آنان پس از بیعت وارد صحنه گردند و بی تردید در این هنگام امکان نقض بیعت وجود نداشت؛ ولی آنچه پیامبر(ص) می خواست تحقق نیافت چرا که آنان با بی اعتنایی به فرمان آن حضرت، در مدینه بودند». سپس می نویسد: «به نظر من چنین دیدگاهی درست نیست؛ چرا که اگر پیامبر(ص) به مرگ خویش واقف بود، بی گمان از خلیفه شدن ابوبکر نیز آگاهی داشت، در این صورت چه نیازی به ارسال سپاه و اصرار بر آن؟ اما اگر فرض کنیم که آن حضرت احتمال مرگ

خویش و هم چنین احتمال خودداری ابوبکر و عمر از بیعت با علی را می داد، این سخن می تواند درست و امری طبیعی باشد». (همان/۱۶۰)

ابن ابی الحدید ذیل خطبه شصت و شش نهج البلاغه نیز از قول ابوبکر جوهری، بحث ارسال سپاه اسامه را مطرح می کند و می نویسد: پیامبر(ص) در بیماری منجر مرگ خود، اسامه بن زید بن حارثه را بر سپاهی امیرکرد که در آن بزرگان مهاجر و انصار از جمله ابوبکر، عمر، ابو عبیده بن جراح، عبدالرحمن بن عوف، طلحه و زبیر حضور داشتند و بدو فرمان داد تا به مؤته، حرکت کند و در وادی فلسطین بجنگد. اسامه در این کار کاهلی کرد و سپاهیان نیز تعلل نمودند. مریضی پیامبر(ص) گاه شدت می یافت و گاه رو به آرام می رفت و در عین حال همواره بر حرکت سپاه، تأکید می کرد، تا آن جا که اسامه گفت: پدر و مادرم فدای تو! آیا اجازه می دهی چند روزی درنگ کنم تا شاید خداوند شفایت دهد؟ حضرت پذیرفت و از او خواست تا هرچه سریع تر حرکت کند؛ اما اسامه گفت: «اگر من بیرون بروم و تو در این حال باشی در دل من نگرانی و اضطراب خواهد بود». پیامبر(ص) به او فرمان داد تا به امید پیروزی و عافیت برود! و چون اسامه ادعا کرد که من خوش ندارم درباره تو از کاروان ها بپرسم، حضرت با تأکید از او خواست تا به دستور عمل کند! سپس ضعف بر پیامبر مستولی گردید. اسامه برای رفتن آماده شد و وقتی حال آن حضرت مساعد شد از اسامه و لشکرش پرسید. بدو از آمادگی سپاه خبردادند و رسول خدا نیز پیاپی می فرمود تا لشکر را روانه کنند! حتی فرمود: «خداوند لعنت کند هر که را از آن تخلف کند». اسامه بیرون رفت و در حالی که پرچم بالای سرش بود به سوی هدف حرکت کرد و صحابه نیز او را همراهی می کردند، تا در جُرف فرود آمد. ابوبکر، عمر و بیشتر مهاجرین با او بودند و از انصار، اسید بن حضیر، بشیر بن سعد و دیگر بزرگان حضور داشتند. در این هنگام فرستاده ام ایمن آمد و به او گفت تا برگردد؛ چرا که رسول خدا در حال مرگ است. اسامه به سرعت وارد مدینه شد و پرچم را در کنار در خانه رسول خدا نهاد. در این زمان پیامبر(ص) رحلت کرد. (ابن ابی الحدید، ۵۲/۶، به نقل از جوهری/۵۷) ابن ابی الحدید در همین راستا به نقل از ابوبکر جوهری می نویسد که ابوبکر و عمر تا زمانی که زنده بودند اسامه را به عنوان امیر خطاب می کردند. (همان/۵۲. نیز: مجلسی، ۱۳۲/۲۲ و ۴۳۱/۳۰)

وی در جایی دیگر نیز به این قضیه اشاره می کند که چگونه مسئله فرماندهی اسامه جوان بر مهاجر و انصار، موجب خودداری برخی از همراهی با او شد. (همان، ۱۸۴/۱۰)

او بدین گونه به تصویر جریان ارسال سپاه اسامه می پردازد و با این که داده های او از حد ارائه گزارش صرف و محدود پا فراتر نمی گذارد؛ اما اطلاعات درخوری را در اختیار خواننده قرار می دهد هر چند با توجه به برخی از دیدگاه های تاریخی شیعه می توان نسبت به مواردی از آن ها نقدهایی را وارد ساخت، چنان که شیخ مفید درباره روی داد پیش گفته این چنین می نویسد که وقتی پیامبر(ص) از وجود ابوبکر و عمر در مدینه آگاه شد، آن دو و جمعی از حاضرین در مسجد را فراخواند و به سرزنش و نکوهششان روی کرد و فرمود: آیا شما را به همراهی با سپاه اسامه فرمان نداده بودم؟ گفتند: چرا! سپس فرمود: چرا از دستورم اطاعت نکردید؟ آنان پس از عذرتراشی هایی، به تأکید از سوی آن حضرت مأمور شدند تا با سپاه اسامه همراه شوند، سپس بیهوش شد. (مفید، ۱/۱۸۴) در این نگاه گذشته از نگرش کلامی شیعه به مقوله ارسال سپاه، که خود داستانی مفصل دارد، بحث تخلف از فرمان پیامبر(ص) که گزارشی از واقعیت و نقل تاریخ است، خود دارای موضوعیت می باشد و بی تردید پژوهشگر منصف را به تأمل وامی دارد.

(ب) خواستن صحیفه و قلم (دوات و قرطاس)

در هنگامه مریضی پیامبر(ص)، گذشته از آن چه ذکرش گذشت، واقعه دیگری نیز وجود دارد که به از دیگر رخ دادهای زندگی آن حضرت اهمیت بیشتری داشته و در طول تاریخ مایه مجادلات بسیاری بین شیعه و سنی شده است، ابن ابی الحدید نیز بی گمان نمی تواند از کنار آن به راحتی گذر کند، از این رو باید به گونه ای به آن پردازد. قابل ذکر آن است که ابن ابی الحدید در خصوص لوح و قلم، علی رغم اعتماد و استنادهایی که به تاریخ طبری دارد از آن چیزی نقل نمی کند. طبری در این باره سه روایت آورده که سرسلسله هر سه آن ها ابن عباس قرار دارد. در روایات طبری که ابن عباس با شدت و اندوه از روز پنج شنبه ای یاد می کند که در آن به خواسته رسول خدا عمل نشد، نام مردی که پیامبر(ص) را به هذیان گویی متهم کرده نیامده است. شاید از همین جهت باشد که وی به نقل از ابوبکر جوهری آورده است که چون مرگ پیامبر(ص) فرا رسید، فرمود: «برای من قلم و صحیفه بیاورید تا برای شما نامه ای بنویسم که پس از من گمراه نشوید». در خانه افرادی از جمله عمر بن خطاب حضور داشتند. وی سخنی گفت که معنای آن این بود که درد بر پیامبر چیرگی یافته است [و حرف بی اساس = هذیان می گوید]. سپس گفت: قرآن میان ماست و همان برای ما کافی است. (طبری، ۲/۴۳۶). آنان که در خانه بودند اختلاف پیدا کرده و به مجادله پرداختند؛ برخی در پی انجام فرمان رسول خدا(ص) برآمده و عده ای به حرف عمر گرایش یافتند. وقتی

بگومگو، لغوگویی و اختلاف زیاد شد، پیامبر خمشگین شد و فرمود: «برخیزید! سزاوار نیست برای پیامبر که چنین اختلافی در حضورش رخ دهد». پس آنان برخاسته و بیرون رفتند و رسول خدا در همان روز درگذشت. ابن عباس همیشه می گفت: «به راستی که گرفتاری و تمام بدبختی از آن بود که میان ما و نوشته رسول خدا(ص) به سبب لغوگویی و اختلاف مانع شدند». (ابن سعد، ۲/۲۴۲ و ۲۴۴)

ابن ابی الحدید آورده است که این حدیث را محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری در صحیح خویش ذکر کرده اند و عموم محدثان در روایت آن اتفاق نظر دارند. (ابن ابی الحدید، ۵۱/۶، بخاری، ۳۷/۱ و ۳۱/۴ و ۶۶؛ نسایی، ۳/۴۳۴ و ۴۳۵). وی هم چنین ذیل خطبه بیست و شش به نقل از صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابن عباس درباره این واقعه آورده است که گفت: ای وای از روز پنج شنبه و چه روز پنج شنبه یی بود! ابن عباس چندان گریست که اشک هایش شن ها را خیس کرد. ما گفتیم: ای ابن عباس در پنج شنبه چه اتفاقی افتاد؟ گفت: در آن روز بیماری و درد پیامبر(ص) سخت شد و فرمود: «لوحی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از من هرگز گمراه نشوید». حاضران با یک دیگر ستیز کردند، رسول خدا فرمود: «ستیزه و بگومگو در حضور من سزاوار نیست»، فردی گفت: پیامبر را چه شده است، آیا هذیان می گوید؟ از او پرسید چه می خواهد؟ و همین که خواستند سخن خود را تکرار کنند، پیامبر(ص) فرمود: «رهایم کنید که آن چه من در آنم بهتر از چیزی است که شما در آنید». (همان، ۲/۵۴ و ۵۵. نیز: طبری، ۲/۴۳۶ و ابن شهر آشوب، ۱/۲۰۲).

دیگر جایی که او به داستان قلم و صحیفه اشاره می کند ذیل شرح خطبه صد و نود است. در آن جا وی تنها به ذکر این مطلب بسنده می کند که هنگام شدت مریضی پیامبر(ص) میان مسلمانان اختلافی پدید آمد و آن زمانی بود که آن حضرت فرمود: «برای من لوح و دواتی بیاورید» و به دنبال آن اختلاف درباره فرماندهی اسامه بود و... ابن ابی الحدید، این را اولین اختلاف در میان مسلمانان می داند. (همان، ۱۰/۸۴).
واقعه رحلت پیامبر(ص) و آنچه در نزدیکی آن رخ داد، در شرح نهج البلاغه بدین گونه گزارش شده است. شارح کلام امام، در عین این که گاه به فراز و نشیب های گفتار راویان توجه دارد؛ اما در مجموع به نقل و توصیف آن ها اکتفاء می کند و این روش در سراسر کتاب او به چشم می خورد.

خلاصه بحث

روی دادهایی که در آخرین روزهای زندگی رسول گرامی اسلام پدید آمد، با همه اختلاف دیدگاه ها و نگرش هایی که در خصوص آن ها وجود دارد از لابلای متون و منابع تاریخی قابل جستجو و کشف است؛ چنان که ابن ابی الحدید بر همین اساس به تصویر این وقایع پرداخته و نشان داده است که چگونه جامعه اسلامی و مسلمانان، در تعامل با پیامبرشان وارد شده‌اند. البته او در این گزارش به تعلیل و چرایی چنین عمل کردی نمی پردازد: اما از مجموع داده های او می توان به انگیزه های پیدا و پنهانی دست یافت که به آسانی زمینه های تحلیل و تبیین مقرون به واقع قضایای بعدی تاریخ اسلام را فراهم می سازد.

At The Eve of The Departure of The holy Prophet

Dr. S.A.Vasei

All the events of the time of the holy prophet and what happened in his own life are of importance. Forever, they are of value to be studied from different aspects. Among them, What happened at the end of his life and specially at the eve of his departure, which had an impact on the later periods, are more important. Based on Ibn Abil – Hadid's view points in the commentary of Nahj Al – Balagheh that differs from those of others, due to the originality of his sources, the author of this article tries to have a new study of the events of that period particularly of the two important events of sending of Ossameh troop and His request of a pen and a papersheet. These two events have been important for different Muslim sects and they have been studied during the history. Even though the passage of time have discovered some of the realities, but it is yet necessary to have a new glance at them

مآخذ

۱- ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد بن هبة الله بن محمد المدائنی، شرح نهج البلاغه، به تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، مصر، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۵-۱۹۶۵م.

۲- ابن اثیر، ابو الحسن علی بن عبدالواحد الشیبانی الجزری، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹هـ.

۳- ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، بی تا.

٤- ابن عساكر، ابوالقاسم على حسن بن هبة الله الشافعي، تاريخ مدينة دمشق، به تحقيق على شيري، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥هـ.

٥- ابن نديم، ابوالفرج محمد بن ابى يعقوب بن اسحق، الفهرست، به تحقيق رضا تجدد، بى جا، بى تا.

٦- ابو يعلى، احمد بن على بن المثنى التميمي، مسند ابى يعلى، به تحقيق حسين سليم اسد، دارالمأوى للتراث، بى تا.

٧- احمد، امام احمد بن حنبل، مسند احمد، بيروت، دارصادر، بى تا.

٨- اربلى، ابوالحسن على بن عيسى بن ابى الفتح، كشف الغمّة فى معرفة الايمه، بيروت، دارالاضواء، ١٤٠٥هـ-١٩٨٥م.

٩- جوهرى، ابوبكر احمد بن عبدالعزيز بصرى، السقيفة وفدك، به روايت عزالدين عبدالحميد بن ابى الحديد المعتزلى، تقديم و تجميع محمد هادى الامينى، بيروت، شركت الكتبي الطباعه و النشر، ١٤١٣هـ.

١٠- شيرازى حسيني، صدرالدين سيدعلى خان مدنى، الدرجات الرفيعه فى طبقات الشيعة، قم، مكتبة بصيرتى، ١٣٩٧هـ.

١١- طبرانى، سليمان بن احمد بن ايوب اللخمي، المعجم الكبير، به تحقيق حمدى عبدالحميد سلفى، قاهره، داراحياء التراث العربى، بى تا.

١٢- طبرسى، ابى منصور احمد بن على بن ابى طالب، الاحتجاج، به تحقيق محمد باقر خراسان، دار الطباعه و النشر، بى تا.

١٣- طبرى، ابوجعفر محمد بن جرير، تاريخ الامم و الملوك، به تحقيق جمعى از محققين، بيروت، مؤسسه الاعلمى، بى تا.

١٤- مفيد، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان العكبرى، الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد، به تحقيق مؤسسه آل البيت لتحقيق التراث، دار المفيد، بى تا.

١٥- مجلسى، محمد باقر، بحار الانوار، بيروت، مؤسسه الوفاء، ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.

۱۶- نسایی، ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب، السنن الکبری، به تحقیق عبدالغفار سلیمان بنداری و سید کسروی حسن، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱هـ- ۱۹۹۱م.

۱۷- نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، ایران، سازمان انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸ش.

منبع مقاله

http://www.beseh-rohani.ir/Articles/Writing_Show.asp?d=۴۴۰۹